

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

سید هاشم سدید

۲۲ اگست ۲۰۱۵

## نقش مزورانه و شیطانی مجددی ها در افغانستان

### بخش اول

قبل از این که به نقش منفی و خرابکارانه خانواده مجددی از زمان ورود آن ها به افغانستان، و دوره های قبل از آن، از زمانی که هنوز مقیم کابل نشده بودند و بیشتر تشبثات شان در افغانستان از خاک های هند امروز، و عمدتاً از پشاور صورت می گرفت بپردازم، می خواهم بنابر ارتباط موضوع کمی هم در باره استعمار و کشور های استعماری و اهداف آن ها که در بیشترین موارد بعد از ورود به کشورهای ضعیف و کم رشد، و در برخی موارد حتی قبل از ورود به این کشور ها، دست به تربیت عناصر جاده صاف کنی، (مانند مجددی ها و نقیب ها و امثالهم در افغانستان)، برای دست یافتن به اهداف و آرمان های چرکین شان می زنند، چند نکته ای را ابراز کنم.

واژه استعمار در فرهنگ سیاسی معاصر، واژه نسبتاً جدیدی است، اما عمل استعماری از زمان های بسیار دور در میان برخی جوامع مغرور و زیاده طلب هم وجود داشته است، و هم شناخته شده بود. استعمار در زبان عربی، چون استعمار یک واژه عربی است، معنی "آباد کردن" یا "خواستار آبادی بودن یا شدن" است، اما در اصطلاح سیاسی دخالت کشور های قوی در امور داخلی و خارجی کشورهای ضعیف، به بهانه آباد سازی آن ها، یا به اصطلاح خود شان کشیدن جوامع عقب مانده از حالت توحش، ولی در اصل برای غارت تمام دارائی ها و داشته های مادی و معنوی آن ها - به موزیم های کشور های استعماری مانند انگلستان و فرانسه و ایتالیا و... نگاه کنید - ، استفاده از نیروی کار رایگان یا ارزان مردمان کشورهای مستعمره در عرصه تولید مواد خام، تولید محصولات تهیه شده برای فروش، در صورت ضرورت استخدام آن ها برای جنگ و پیشبرد مقاصد نظامی و توسعه طلبانه شان و در نهایت برای به دست آوردن بازاری برای فروش محصولات تهیه شده ای که از مواد خام خود این کشور ها به دست می آیند، برای کسب سود بسیار بالاتر، می باشد.

انگلستان که یکی از بزرگ ترین قدرت های قرن هفده و هجده و نزده و نیمه اول قرن بیست جهان بود و نسبت به سایر کشور های اروپائی صنعت و اقتصاد پیشرفته تری داشت، برای تولید و فروش امتعه صنعتی خود هم به انواع مواد خام ضرورت بیشتر احساس می کرد و هم به بازار فروش محصولات تهیه شده خویش که باید فراهم می گردید. این اندیشه، با داشتن کشتی های تجاری زیاد، و بزرگترین و قوی ترین کشتی های جنگی بحری در جهان و حمله به ده ها کشور در افریقا و آسیا و امریکا به زودی جامه عمل پوشید و این کشور را به یک کشور استعماری و جهان خوار قوی، بزرگ، غول آسا و متمول تبدیل نمود.

این کشور استعماری وقتی به هند رسید، هند را پایگاهی برای قدم های بعدی استعماری و توسعه طلبانه خود به سوی شرق و جنوب و شمال قرار داده به تدریج به سه جهت، از جمله به چین و افغانستان و... به خزیدن آغاز نمود.

در ارتباط با افغانستان، علاوه بر این که خود انگلیس ها، بعد از سروری (گردش برای شناخت) دقیق مناطق متعدد و مطالعه اخلاقیات و روانشناسی مردمان این مناطق با تأنی و قدم به قدم به طرف افغانستان به پیشروی آغاز کردند، از یک طرف سکه ها و کشمیری ها را علیه افغانان برانگیختند و به مخالفت با حکومت محلی افغانی در پنجاب و کشمیر و... تحریک کردند، از طرفی یک تعداد عناصری را که می توانستند به سادگی در میان مردم مسلمان هند و افغانستان غرض نفوذ بر افکار و اعتقادات آن ها با استفاده از نام دین و اسلام چیره شوند و راه را برای سلطه آسان تر انگلیس ها در افغانستان فراهم کنند، به نام پیر و شیخ و قطب و ولی و سید و خواجه و فاروقی و صاحب زاده و... به افغانستان فرستادند، و از طرفی هم با فرستاده های سیاسی انگلیسی و غیرانگلیسی که برای پیشبرد مقاصد انگلیس توطیف می شدند، زمینه تهاجم مستقیم و عریان خویش را به تدریج آماده می نمودند.

نفوذ مجددی ها در افغانستان از راه گسترش حلقه های نسبتاً گسترده پیروان شان در مناطق مختلف کشور یکی از پیش درآمد هائی بود که انگلیس ها بدان، سال قبل از حضور مستقیم و بالفعل مجددی ها در افغانستان، دست زدند. مجددی ها پیش از آن که به هدایت انگلیس ها به افغانستان بیایند، در مناطق مختلف کشور پیروانی داشتند که بنا بر برخی منابع تعداد آن ها در آن زمان به ۱۵ تا ۲۰ هزار نفر می رسید.

از لحاظ نسب خانواده مجددی از جمله اولاده دومین خلیفه اسلام، عمر فاروق، است که به همین دلیل این خانواده بعضاً خود را فاروقی نیز می نامند. حکایت آمدن مجددی ها به افغانستان، از عربستان و عراق و هند، قصه درازی است که از جهاتی، چون در آن زمان تأثیر سرراست به سرنوشت ما نداشت، ذکر آن چندان مهم نیست.

مهمترین قسمت این نقل و انتقالات، البته همان قسمتی است که تاریخ و قصد آمدن و سفر این خانواده را به افغانستان، و تصمیم آن ها را برای ماندن و زندگی کردن برای دائم در کشور عزیز ما افغانستان نشان می دهد.

آنگونه که از لابلای صفحات تاریخ بر می آید، اولین مجددی که به کابل آمد شخصی بود به نام صفی الحسن که در سال ۱۸۹۲، یعنی یکصد و بیست و سه سال پیش، در زمان پادشاهی امیر حبیب الله خان، همراه با فامیل، از "سرهند" به کابل آمده در منطقه شوربازار، در خانه ای جا به جا شد، ولی بعد ها به دلیل ساختمان های به هم چسبیده، کوچه های تنگ و تاریک و آب و هوای خاک آلود و کثیف شهر کهنه کابل - که به هیچ صورت نمی تواند با آب و هوای خوب سرهند مقایسه شود - و برای این که فعالیت ها و روابط شان با انگلیس ها از نظر مردم مخفی بماند، نظر به امکاناتی که دولت وقت برای شان میسر ساخت، به منطقه باز و خوش آب و هوا و دور از مرکز، در قلعه جواد در غرب کابل، مقابل ریاست ترانسپورت عمومی در نزدیکی های پولی تخنیک کابل، البته قبل از آن که ریاست ترانسپورت و پولی تخنیک آباد شود، در قلعه نسبتاً بزرگی با دیوار های بلند، نقل مکان نمودند.

اراضی قلعه جواد را نادرخان در بدل خدماتی که مجددی ها، بیشتر از همه محمد عمر و محمد صادق مجددی، حین آمدن نادر خان از هند به سرحدات افغانستان برای گرفتن کمک از مردمان سرحد غرض جنک علیه حبیب الله خان - بچه سقا - و گرفتن پادشاهی به وی نموده بود، برای شان بخشیده بود.

قسمت زیادی از مردم قدیم شهر کابل به این باور بودند که خانواده مجددی علاوه بر این که در دوران شورش ها علیه شاه امان الله خان با شورشیان هم دست و هم نوا بوده و حتی آن ها را به امر انگلیس علیه شاه امان الله خان تحریک می نمودند؛ مصروف انجام بخش هائی از فعالیت های مخفی انگلیس ها در افغانستان و تحریک مردم علیه جوانان مترقی و نیرو های مخالف حضور انگلیس در افغانستان بودند.

مرحوم میر محمد صدیق فرهنگ در مورد داشتن رابطه خانواده مجددی با سفارت انگلیس ضمن نقل خبری، تلویحاً چنین می نویسد:

"باین صورت پادشاهی عنایت الله خان از همان قدم اول با بن بست مواجه گردید و چون خود او هم از جاه طلبی سیاسی فارغ و آسوده بود در باز گشت و فد [هیأتی که برای مذاکره با حبیب الله کلکانی از جانب عنایت الله خان فرستاده شده بود و محمد صادق مجددی هم شامل آن بود - از نگارنده این مقاله] موافقه کرد که از پادشاهی صرف نظر نماید بشرط آنکه برای او و عایله اش اجازه بیرون شدن از افغانستان توسط طیاره های مربوط به دولت برتانیه داده شود. این کار نیز به وساطت **محمد صادق خان مجددی** که شخصاً با وزیر مختار انگلیس ملاقات نموده روبراه شد و معین السلطنه پس از سه روز پادشاهی در ۱۷ جنوری ۱۹۲۹ با عایله اش و عده ای محدود از رجال دولت به پشاور پرواز نمود و از آنجا نزد امان الله شاه بقندهار رفت." صفحه ۵۲۹ جلد اول کتاب "افغانستان در پنج قرن اخیر".

آنانی که کمی مسائل را گسترده تر و با دقت بیشتر مورد مذاقه قرار می دهند، به صورت حتم این سؤال به ذهن شان خطور خواهد کرد، که آیا در افغانستان با آن تاریخ طولانی اش و آن همه حکومتی که طی سالیان دراز، از زمان آغاز دوران معاصر این کشور وجود داشته، هیچ شخصیت سیاسی - دینی صاحب نام و اعتبار و فراست و صلاحیت دیگری پیدا نمی شد، که کسی که از اقامتش در افغانستان بیشتر از بیست و هفت سال نمی گذشت، در آن حدی از اعتبار و نام و درایت و صلاحیت رسیده بود که برای مذاکره با وزیر مختار انگلیس فرستاده می شد؛ تا در مورد موضوعی که به یک کشور و سرنوشت پادشاه آن مربوط می شد، تصمیم بگیرد؟؟!!

اگر مسأله چنین بوده باشد، حق مردم و حق کشور است که در همین مذلت و زبونی و خواری که تا امروز به سر برده است، تا ابد بماند و مانند مگس همه عمر به فرق خود بزند!!

مجددی ها البته قبل از این که به کابل بیایند از طریق بعضی از بزرگان شان که بیشتر در شهر پشاور زندگی می کردند، پیروانی در ولایات بدخشان، قندهار، کابل، غزنی و مشرقی و مسلمانان چینی هم سرحد با بدخشان، به ویژه با مردم سلیمان خیل داشتند و نام و نشانی در بین یک تعداد از مردم در افغانستان برای روز مبادا، نظر به توصیه باداران شان، کمائی نموده بودند.

سائر کشور های اروپائی، به ویژه انگلیس، مانند امریکائیان نیستند که اسناد سری طبقه بندی شده خویش را هر ۱۰، ۱۵، ۲۰، ۳۰ یا ۵۰ سال، نظر به اهمیت کم و زیاد اسناد سری یا فوق سری خویش، به معرض دید و خوانش همگانی قرار بدهند؛ بناءً مشکل است نوع مشخص فعالیت های اطلاعاتی این خانواده و مریدان شان با سفارت انگلیس را از زمانی که این ها به جمع آوری اخبار و اطلاعات توسط مریدان خویش، یا ایجاد تشنج و شر و شور و بلوا توسط آن ها در مناطق مختلف کشور به دستور انگلیس برای سقوط دولت امانی دست می زدند، یا میزان تأثیر واقعی تشبثات آن ها را بر دولت ها، به شکل دقیق و موثق بیان داشت؛ اما گزارشات افراد متعدد از زمان های بسیار دور تا امروز، از جمله کسانی که مدعی بوده اند که خود رفت و آمد مکرر اعضای این خانواده را به سفارت انگلیس شاهد بوده اند - نظر به قصه هائی که پدران ما می کردند - ، حاکی از آن است که خانواده مجددی از زمان ورود به کابل تا امروز با سفارت انگلیس در کابل و از طریق این سفارت، بنا به سفارش انگلیس ها، با خانواده های سلطنتی رابطه نزدیک و دوستانه داشته اند و به همین دلیل این خانواده مورد لطف خاص برخی از پادشاهان افغانستان، به ویژه مورد الطاف بی دریغ نادرخان و ظاهرخان، و کاسه لیس درجه یک ظاهرخان، کرزی، قرار داشته است، تا جایی که خاندان شاهی رابطه خویشاوندی (قرار نظر یکی - دو دوست، دو یا سه دختر از خانواده شاهی با پسران مجددی ها عروسی نموده اند) با این خانواده بر قرار کرده بود و به نسبت این نزدیکی و لطف سخاوت مندانه نادرخان و ظاهرخان، مجددی ها صاحب زمین های خوب و وسیع و حاصل خیز، باغ های میوه، املاک جاری، علفچر ها و جنگلات و مدارس دینی و خانه های

مجلد در چندین ولایت و... در دوران این دو پادشاه، در بسا نقاط کشور شده اند. در دوران نادرخان و ظاهرخان تعداد کثیری از مجددی ها در مقام های بلند دولتی، مانند ریاست سنا، وزارت، سفارت ها، ریاست ها و کرسی های بلندی در وزارت خارجه و وزارت عدلیه و... گماشته شده بودند.

وظایقی که این خانواده عمدتاً به دوش داشت، آنطور که بیشترین اهالی کابل می گفتند، عبارت بود از:  
۱- خبرچینی برای سفارت انگلیس.

۲- ایجاد مدارس دینی و مرید پروری برای تخدیر افکار کودکان، نوجوانان، جوانان و سائر افراد خوش باور در افغانستان و نواحی همجوار از راه پخش خرافات دینی و جلوگیری از رشد فکری و آشنائی با مظاهر مدنیت جدید، ایجاد موانع بر سر راه بیداری و آگاهی مردم، ایجاد ممانعت بر سر راه ترقی و مدنیت، ورود اندیشه های تازه، مانند فلسفه غرب و...

۳- ایجاد و تقویت حس شاه پرستی به نام "شاه سایه خداست"، و به استناد این آیت قران:  
"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلاً - نساء ۵۹.

ترجمه فارسی این آیت: "ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و صاحبان امر را، و هر گاه در چیزی نزاع کردید آن را به خدا و پیامبر ارجاع دهید اگر ایمان به خدا و روز رستاخیز دارید، این برای شما بهتر و عاقبت و پایانش نیکوتر است".

۴- ایجاد حس نفرت علیه تفکر پیشتاز و دوران ساز و انسانی سوسیالیستی و علیه کشور های مترقی جهان.

۵- تأمین منافع عربستان سعودی و سائر کشور های اسلامی متحد آن در افغانستان و منطقه - صبغت الله بعداً یکی - دو سال پیش از کودتای هفت ثور، در دوران جمهوری محمد داوود خان، تابعیت عربستان سعودی را حاصل کرد. با توجه به این حقیقت و اصل کرزی و احمدزی اولین کسانی نیستند که در کشور با هویت ملی دوگانه به ریاست جمهوری کشور رسیده اند!

با مطالعه روند زندگی مجددی ها در افغانستان به وضوح مشاهده می شود که این خانواده همواره به حکم انگلیس در خدمت نیرو های محافظه کار قرار داشته است. گذشته از این هیچ گاهی در دوستی و دشمنی با شاهانی که خلاف منافع انگلیس قد علم می کردند، که در تاریخ کشور ما تنها امان الله خان نمونه کامل آن بود و قسماً داوود خان را هم می توان در این ردیف به حساب آورد، استوار و پایند نبوده اند و تصامیم شان در هر بررسی از زمان بر وفق منافع انگلیس و منافع مادی خانواده شان بوده است.

فضل عمر مجددی کسی بود که تاج شاهی را به سر امان الله خان گذاشت؛ اما زمانی که شاه امان الله خان امتیازات روحانیون و امتیازات خوانین و سران اقوام و خانواده سلطنتی را از بین برد و انتظارات بسیار بالای این خانواده ها را برآورده نساخت، و به جای انگلیس با همسایه شمالی خود طرح دوستی ریخت، برادر وی، فضل محمد مجددی که زمانی از دست شاه امان الله خان مفتخر به کسب نشان عالی شده بود، ظاهراً به نام دفاع از اسلام، ولی در حقیقت برای باز کردن مجدد دست انگلیس پرستان در افغانستان، با مخالفین شاه امان الله، کسانی که از طرف انگلیس حمایت می شدند، یکجا شده او را کافر و ملحد خوانده و علیه او جهاد را اعلام کرد.

مجددی ها، چنانکه امروز دیده می شود، همواره از هر فرصت استفاده نموده با هر کسی که گمان به قدرت رسیدن آن ها برده می شد، اگر امکان به قدرت رسیدن خود شان کمتر تصور می شد، چنانچه چندین بار و در چندین مورد این علاقه مندی را به اشاره و ایما بیان داشته اند، هم پیاله و هم نواله می شدند، و با پخش چنین خبرهایی که من "استخاره" کرده ام، یا خواب نما شده ام، و یا حضرت عمر فاروق و پیامبر به من الهام کرده اند و... که فلان کس قرار است به

قدرت برسد، مردم خوش باور و مسلمان ما را در گذشته، مثل دوران انتخابات کرسی و انتخابات احمدزی، در صف آنانی که وعده های مناسب تری برای این خانواده می سپردند، قرار می دادند.

گفته می شود که بعد از استعفاء و خروج شاه امان الله خان از کابل، در زمانی که عنایت الله خان پادشاه سه روزه ای افغانستان شد، صادق مجددی همراه با یک تعداد از منتقدین شهر و کارمندان عالی رتبه دولت و مریدان خویش به دیدن حبیب الله خان - بچه سقا - رفت و بعد از توافقاتی، زمانی که به داخل شهر به قطعات عسکری آمد، آن ها را با گفتن این مطلب که امیر استعفاء داده، شما می توانید به خانه های تان بروید، رخصت نموده به خانه های شان فرستاد و راه را برای دخول حبیب الله خان به شهر و رفتن به ارگ باز نموده بعداً با هزار دعا و تعریف و تکریم و بزرگداشت و توقیر و تجلیل و تملق و چاپلوسی کمر وی را به عنوان پادشاه بسته نمود. و طوری که آقای سید رسول مؤلف کتاب نگاهی به عهد سلطنت امانی نوشته می کند:

"برهنه پای محرومی توانست دوره یکصد و هشتاد و دو ساله حکمرانی سردارانی را که عمر شان در برادر کشی سپری شده بود خاتمه داده و برای بار اول در تاریخ افغانستان به حیث یکی از محرومین ملت، قدرت را به دست بگیرد.

البته این وظیفه مردم بود که باید با انتخاب شخص بهتر به حفظ انعام و امانت [انعام و امانت اشاره به آزادی و استقلال کشور بود که به وسیله جانبازی جانبازان میهن پرست و قهرمان، به پیشسازی شاه امان الله خان به دست آمده بود] می پرداختند!

کمر کسی را که اصلاً با شاهی مانند امان الله خان که می خواست: **امور دولت از مذهب جدا گردد؛ تعدد زوجات ممنوع قرار داده شود، نکاح دختر صغیر غیرقانونی اعلام شود، صلاحیت قاضی در تعزیرات مطابق مفاد نظامنامه اساسی محدود گردد، آزادی زنان تضمین گردد؛ حجاب از بین برود؛ تعلیم و تربیت بر نکور و اناث اجباری قرار گیرد؛ اجراءات دولت توسط قوانین تنظیم شود؛ بانک ملی تأسیس گردد؛ مالیات برای تأمین مصارف سازندگی افزایش یابد؛ مکتب و دانشگاه ساخته شود، تعلیم و تربیه همگانی و سرتاسری شود؛ در راستای بالا بردن دانش و علم و فرهنگ کار شود؛ راه و سرک پل و بند برق ساخته شود، بیمارستان و مراکز درمانی ساخته شود، فابریکه و کارخانه ساخته شود؛ تجارت و صنعت رشد کند؛ تولید برق افزایش یابد؛ اردو تقویه شود؛ شورای ملی به وجود بیاید؛ کار به اهل کار سپرده شود و... قابل مقایسه نبود، با بی حیائی بست، و پادشاهی را به او (شاید پس از بوسیدن دستش) تبریک گفت!!**

امان الله خان در پایان دوره پادشاهی اش در اثر تشبثات ملا ها، در رأس آن مجددی ها و همپالکی های شان، مجبور شد با دادن این امتیازاتی به جامعه تاریک اندیش دینی از موضع مترقی خویش برای نجات نظام مترقی و برای این که فرایند کار دولتی دارای گرایش به پیشرفت، به ناکامی مواجه نشود، از برخی مواضع قبلی خویش عقب نشینی کرده و عده داد:

- که محصولات افغانی که به ترکیه رفته اند پس خواسته خواهد شد.

- که علمای دیوبند می توانند مثل سائر علماء به افغانستان وارد شوند.

- که در مسأله ستر، برهنه کردن دست و روی منع است و هکذا خانم ها موی شان را قطع نکنند.

- که شرط شهادتنامه برای علمای مدرس برداشته خواهد شد.

- که در هر حکومتی یک محتسب مقرر خواهد گردید.

- که تعطیل هفتگی از پنجشنبه به جمعه خواهد شد.

- که پوشیدن برقه چپندار را هر زن می تواند عوض لباس اروپائی بپوشد.

- که شرط پیری و مریدی از نظامیان لغو شد.

– که مکتب مستورات با مجلس وکلاء و اعیان معطل شد، همچنان ریاست حمایت نسوان.

– که قید طرز لباس به عموم نیست. لباس جایز شرعی را هر کس می تواند بپوشد.

...

دشمنی مجددی ها با شاه امان الله را می توان از یک سری سخنان و ریداد هائی که یکی - دو تای آن را به طور نمونه در این جا ذکر می کنم، به خوبی متوجه شد. نمونه اول) تبعید فضل عمر مجددی مشهور به نورالمشایخ به هند به دلیل دست داشتن وی در شورش های سال ۱۳۰۳ و شورش های دیگر در بعضی ولایات و شهر ها؛ و دلیل دوم) نامه ای بود که عبدالقدوس خان صدراعظم، این مار آستین و انسان مرتجع و نادان عنوانی شیخ المشایخ و نورالمشایخ می فرستد.

این نامه قدری طولانی است، اما ارزش آن را دارد که یک بار خوانده شود، به ویژه برای کسانی که هنوز هم به این خانواده، و به میهن پرستی و افغانیت و مترقی بودن شان معتقد اند، و هنوز هم این ها را خدمتگار مردم می پندارند!!  
مرحوم غبار نامه ای را از این صدراعظم مرتجع در صفحه ۸۰۲ کتاب افغانستان در مسیر تاریخ خود بدین گونه به نشر رسانیده است:

ادامه دارد

۲۰۱۵/۰۸/۲۰